

در مواجهه با مرگ

و تاملی در سوره‌ی قیامت

زندگی، مرگ،
و باز دو باره زندگی؟!
عجب داستان شگفتی ای ام‌عمر و^۱

اعراب روزگار بعثت، از دیرباز مضامینی درباره‌ی عالم پس از مرگ را در فرهنگ و زبان خود داشتند، در اشعار زهیر که سالیانی قبل از بعثت سروده شده، آشکارا به روز بازپسین و حساب و کتاب آخرت اشاره شده است و مردم را از ستمی که به یکدیگر می‌کنند بیم داده که آنان را از انتقام خداوند گریزی نیست، اعمالشان در نامه‌ای ثبت می‌شود برای روز حساب یا آن که خداوند در همین جهان از آنان انتقام خواهد گرفت.^۲ با این همه، برخی از اعراب به ویژه قبایل بیانگرد یا باور چندان‌ی به این پند و اندرزها نداشتند و زنده شدن پس از مرگ برای روز حساب را صریحاً خرافه‌ای شگفت‌انگیز می‌خواندند، یا این که شفیعی را برای گریز از حساب روز قیامت برای خود قایل می‌شدند:

وَّيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ... "سواى خدا چیزها
می‌پرستند که نه ضررشان رساند و نه سودشان دهد و گویند: اینان شفیعیان ما بنزد خدایند... یونس، آیه ۱۸

تن دادن به روز حساب [یوم‌الدین] بسی سنگین است. به ویژه در جامعه‌ای که تعدی و تجاوز آدم‌ها نسبت به هم - امری نهادینه شده باشد. این نهادینگی را نیز در اشعار عرب قبل از اسلام و هم‌چنین در بهانه‌جویی‌ها برای افروختن آتش جنگ‌ها می‌بینیم. در این اشعار و گزارش‌ها، تصویری از «ظلم» ارائه شده است که انگار «ظلم» (تعدی و هجوم به دیگران) لازمه‌ی زندگی کردن بود.

۱ - قسمتی از یک شعر منسوب به عرب روزگار قبل از بعثت، نقل از کتاب تاریخ مفصل عرب، جلد اول، صفحه‌ی ۲۷۴.

۲ - ابیاتی از قصیده‌ی زهیر بن ابی سلمی که در مجموعه‌ی معلقات سبع آمده است هم‌چنین زهیر نه به عنوان رسولی از جانب خداوند بلکه تنها به عنوان شاعری حکیم و خردمند سخن می‌گفت

در این تصویرها انسان با جهانی پرآشوب و بی حساب و کتاب مواجه است. کسی که اهل ظلم و تعدی بر دیگران نباشد، مورد هجوم دیگران قرار می‌گیرد، زندگی‌اش به یغما خواهد رفت و زیر پای دیگران له خواهد شد. اگر آدمی به دیگران هجوم نبرد، دیگران به او هجوم خواهند آورد.^۱ برای «مظلوم» بودن، ارزشی و ارج و منزلتی نیست. «مظلوم» بودن، یعنی ناتوان بودن، یعنی فاقد جرأت و جسارت لازم برای زندگی کردن، بنابراین مفهوم «ظلم» در بسیاری موارد، نکوهیده و ناشایست شمرده نمی‌شد^۲ و برعکس، ناتوان بودن و مورد ظلم قرار گرفتن نکوهیده و ناشایست بود.

به نظر می‌رسد طرح عالم پس از مرگ در سال‌های نخستین بعثت، پیش از آن که وعده‌ی بهشت و جاودانگی باشد، بیشتر به معنای حضور برای حساب اعمالی است که هر کسی انجام داده و بی‌عدالتی‌ها و ستم‌هایی که هر کسی نسبت به دیگری روا داشته است. این حساب نیز در قرآن به اندازه‌ای دقیق توصیف شده است که حتی ذره‌ای از آن هم نادیده نخواهد ماند.^۳

جایی که اعمال ریز و درشت هرکسی هم‌چون انبوه درهم تنیده‌ای می‌شود و در کلیت جامعه با اعمال ریز و درشت دیگر افراد جامعه در می‌آمیزد، آن‌گاه کدام ترازو، کدام ذهن بزرگ و دقیق و فراگیر می‌تواند این محاسبات پیچیده را انجام دهد و این رشته‌های درهم تنیده و این کلاف سردرگم را از هم بگسلد و اعمال هرکسی را حتی کوچک‌ترین ذره‌ی آن را به محاسبه درآورد؟ کسانی هم که به عالم پس از مرگ باور داشته باشند، برای فرار از روز حساب، شفیعیانی را جستجو می‌کنند تا در پناه آن شفیعیان، از حضور در روز حساب طفره رفته‌باشند.

۱ - وَ مَنْ لَمْ يَدُدْ عَنْ حَوْضِهِ بَسْلَاحَهُ يُهْدَمْ وَ مَا لَا يَظْلِمُ النَّاسَ يُظْلَمُ

آن کس که با شمشیر از حریم خود صیانت نکند، خاندانش بر باد رود و آن کس که به مردم ستم نکند، مورد ستم واقع خواهد شد. (قصیده‌ی زهیر بن ابی سلمی، معلقات سبع، بیت شماره ۵۶)

در این اشعار زهیر طرفدار «ظلم» نیست، اما تصویری که ارائه می‌کند چنان است که هرکسی ناگزیر از ظلم خواهد بود.

۲ - نگاه کنید به همان قصیده ابیات ۳۷ تا ۳۹.

۳ - اشاره به سوره‌ی زلزله.

در سوره‌ی یونس از نسل‌های گذشته‌ای یاد شده است که ستمکار بودند و به سزای ستمکاری‌شان در همین جهان جزا داده شدند. این جزا چیزی نبود جز نابودی تمامی قوم و جایگزین شدن قومی دیگر به جای آنان. چون این وقایع از سوی رسول بر اعراب خوانده می‌شد اعراب از پیامبر درخواست می‌کردند که: «قرآنی دیگر بیاور» یا برخی آیات آن را تبدیل کن.

به نظر می‌رسد که در آن روزگار نفی ظلم در روابط اجتماعی را دور از ذهن می‌دانستند، همان‌گونه که ما امروزه نیز نفی ظلم را در جامعه‌ی خودمان دور از واقعیت و گاهی غیرممکن می‌دانیم. اگر دروغ‌گویی را از نمونه‌های آشکار ستم یکی بر دیگری بشماریم کیست که ستمکار نباشد؟ احتمالاً همین‌جا بود که برای حل مشکل روز حساب، در جستجوی شفیعانی بر می‌آمدند، خدایان و قدیسانی را طرح می‌کردند و در برابر پیامبر صریحاً می‌گفتند:

«هُؤْلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ». یونس آیات ۱۳ تا ۱۸

رسالت پیامبر آن بود تا مردم را بیاموزد که چگونه در روابط با هم به عدل و قسط و داد عمل کنند، چگونه حریم و حدود یکدیگر را محترم بشمارند، تا همگان به‌ویژه ضعیف‌ترین مردمان توان ایستادن روی پای خود را پیدا کنند، و گرنه به زودی مرگ فرا می‌رسد و هر کس ناگزیر به روز حساب خوانده خواهد شد، مرگی و حسابی که گریزی از آن نیست.

در توصیف قیامت

در قرآن، تصویر کاملاً روشنی از جزئیاتِ عالم پس از مرگ دیده نمی‌شود به جز چند تمثیل و استعاره و ایهام که متشابهات هم نام گرفته است. همین سبب شده است که بسیاری از مفسران قرآن با توسل به حدس و گمان و انواع روایاتِ قدیم و جدید صحنه‌پردازی‌هایی مطابق ذوق و سلیقه و دانش روزگار خود پدید آورند.

سوره‌ای هم که نام "قیامت" بر آن نهاده شده با آن که عالم پس از مرگ را قطعی معرفی نموده در عین حال

به همین اکتفا کرده است که خداوند قادر است پیکرهای تباه شده‌ی پس از مرگ را جمع آوری و از نو بنیان نهد و این کار برای خداوند دشوارتر از آفرینش نخستین نخواهد بود. پس از اینکه آفرینش دو باره‌ی پس از مرگ را به یاد آورده، از ویژگی مهم انسان در این باره می‌گوید که:

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ / انسان اراده می‌کند [راه] پیش روی خود را بگشاید

در تعبیرهای قرآن، اراده‌ای پر رمز و راز در آدمی تعبیه است تا موانع را از راه زندگی گیتیانه بردارد و بر عمر خویش بیافزاید. تا هنگامی هم که خود را در چنگال پر قدرت مرگ نبیند بسا که چندان باوری به داستان قیامت نداشته باشد. همین است که می‌پرسند:

أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، رستاخیز چه هنگام است؟

پاسخ قرآن به این پرسش بسی تامل بر انگیز است، هیچ اشاره‌ای به آن داستان‌ها که در باره‌ی صحرای محشر و بر خاستن از گور آمده ندارد بلکه به همان ساعت مرگ اشاره می‌کند که:

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ،

این جمله‌ی کوتاه، چندان پیچیده و چند پهلو است که به جای ترجمه نیاز به توضیح دارد. هنگامی که صاعقه‌ی مرگ به جان آدمی فرود می‌آید و اندیشه‌ی محترض شلاق برق آسای این صاعقه را بر هستی خود درمی‌یابد، آنگاه چنان است که تازه چشمانش گشوده می‌شود.

مخاطب این آیات کسی نیست که خود در حال مرگ باشد بلکه آنانی هستند که بر بالین محترض گرد آمده‌اند و شمه‌ای از حالات وی را در حیرت‌زدگی چشمان او می‌بینند، حیرتی که به وصف نمی‌آید و بسا که چشم در چشم برخی محترضان دوختن هراسی گنگ به جان آدمی اندازد. او [محترض] چه می‌بیند که زبانش از گفتن ناتوان شده و چشمانش این‌گونه هراسناک و ملتسمانه در کاسه‌خانه‌ی چشم به این و آن سو می‌چرخد؟ دیدن این حالات محترض برای زندگان چه پیامی دارد؟ مشاهده‌ی این حیرت‌زدگی از سوی کسانی که بر بالین محترض هستند، سهم آنان است.

اما به راستی محتضر چشم بر چه و بر کجا دارد؟ اگر شب هنگام باشد، باز هم تلالو ماه را می‌بیند؟ اگر روز باشد درخشش خورشید را همچون روزهای پیش می‌بیند؟ پس از آن جمله‌ی کوتاه "فاذا برق البصر" آمده است که:

وَخَسَفَ الْقَمَرُ، وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، ماه پنهان می‌شود، خورشید و ماه برچیده می‌شوند

این جمله‌ها از برخی جهات شبیه است به قطعه‌ای از کتاب جامعه‌ابن داود:

.... آفتاب و ماه و ستارگان در نظرت خاموش شوند. در آن روز دست بلرزد، پای، تو را بخماند، آرواره‌ها از

کار بایستند، پنجره‌ی نگاه تاریک شود. درهای کوچی به هر آوازی بسته شود، همه‌ی سرودها و آواها خوار و

ذلیل شود. هراس در راه کمین کند. زیرا انسان به خانه‌ی جاودانه‌ی خود می‌شتابد.^۱

در سوره‌ی قیامت، همان هنگامه‌ی مرگ بخشی از قیامت شمرده شده است که از آن نه راه گریزی هست نه

صخره و پناهی، و چنان است که در این لحظه‌ی پرتاب شدن به دره‌ی هول ابدیت، برای لمحهای کوتاه تمامی

سرگذشت خویش را از دور تا نزدیک مرور می‌کند و:

يُنْبَأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ

این خوانشی از ورود به واقعه‌ی قیامت است. اما گویی محمد رسول شتاب داشت تا این قرائت را به آخر برساند.

شاید می‌خواست صحنه‌های پس از مرگ را هم مشاهده کند، خداوند چگونه پیکرهای یکسان شده با خاک را دوباره

باز آفرینی می‌کند؟ این پرسشی بود که اندیشه‌ی ابراهیم را هم را به چالش گرفته بود آنگاه که پرسیده بود:

ای خداوند، مرا نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

این بخشی از آیه ۲۶۰ سوره‌ی بقره است که به لحاظ زمان نزول فاصله‌ی نسبتاً زیادی با سوره‌ی قیامت دارد. گویا

پاسخ خداوند به محمد رسول هم از جنس همان پاسخی است که خداوند به ابراهیم گفته بود.

۱- باطل اباطیل، فصل دوازدهم، ترجمه اصلی را من بازخوانی کرده‌ام

در فصل بعدی داستان ابراهیم و پرسش او را به اختصار آورده‌ام. اما در این سوره‌ی خطاب به پیامبر آمده است که:
 برای گفتن شتاب مکن، جمع کردن و خوانش آن بر عهده‌ی ماست. پس هنگامی که آن را خواندیم، تو آن
 خوانش را پیروی کن، بعداً نیز بیان آن بر عهده‌ی ماست.^۱

پس از این هشدار، باز هم به جای بیان ساز و کار عالم پس از مرگ به حال و هوای هنگام مرگ پرداخته است.
 اما این بار از چهره‌ی متفاوت دیگری هم به عنوان شاهد یاد می‌کند:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

این چهره‌ی کسی یا کسانی است که به هنگام مرگ نه هراسانند و نه در اندوه فراق از این گیتی، بلکه با روی
 گشاده و خرم عزم سفر می‌کنند.^۲ این آیه یاد آور آیه‌ی دیگری است که گفت:

ای نفس به اطمینان رسیده، به سوی خداوندت باز آ، ای که خود خشنودی و دیگران از تو خشنود فجر، ۲۷ و ۲۸

بعد از یاد آوری این سیمای شاهد، باز به ادامه‌ی توصیف هنگام مرگ همان گروهی می‌پردازد که هنوز دل در
 گرو گیتی دارند. این توصیفات به‌گونه‌ای است که برای حاضران بر بالین محتضر قابل مشاهده است، چهره‌ای که
 درد فراق از این گیتی و ناامیدی از تدام زندگی را در خطوط آن می‌توان قرائت کرد.

در قرآن از واژه‌ی عذاب برای قیامت نیز یاد شده است. اگرچه بسیاری از مفسرین "عذاب" را صرفاً برای عالم پس
 از مرگ دانسته‌اند، اما اگر به خود واژه‌ی عذاب و نوع به کار گیری آن در آیات قرآن توجه شود، تصویر دیگری هم
 می‌بینیم. تصویری که هم نقطه‌ی پایان اقوامی چون عاد و ثمود و قوم لوط را به یاد می‌آورد و هم نقطه‌ی پایان
 زندگی یک فرد را.

۱- لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ، فَإِذَا قُرْآنُهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

۲- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

واژه‌ی «عذاب» یعنی هر مانعی که بر سر راه انسان نهاده شود و او را از قصدش باز دارد، باز داشتن کسی را از راهی که می‌خواهد برود. این واژه از مصدر «عذب azb» است به معنای: ناخوردن از شدت عطش.^۱

و به این سان سوره‌ی قیامت به پایان خود نزدیک می‌شود، البته با یاد آوری این نکته که به هر حال آفرینشی پس از مرگ در کار است، همان گونه که آفرینش نخستینی بوده است. اما ساز و کار و چگونگی این آفرینش از دانش کنونی ما پوشیده و پنهان است.

به نظر می‌رسد پدید آمدن آن همه داستان‌های گوناگون در باره‌ی عالم پس از مرگ، از آن جهت باشد که اغلب ما آدمیان تحمّل مواجهه‌ی با این ابهام بزرگ را نداریم و اگر انصاف در میانه باشد بسیار دشوار خواهد بود کسی مدعی شود که تصویری دقیق، مشخص و قطعی از چگونگی زنده شدن مردگان پس از مرگ را به دست آورده باشد. در قرآن هم جز تمثیل‌هایی چند از این واقعه دیده نمی‌شود مانند تمثیلی که در قالب یکی از داستان‌های ابراهیم آمده است.

ای خداوند، چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

آدمی چون خود را توانگر بیندارد، بسا که طغیان کند،^۲ در این توانگری چنان است که جادوی درخت جاودانی کارگر افتاده و میوه‌اش به ذائقه‌ی آدمی خوش نشسته باشد.^۳ داستان گفت و گوی ابراهیم در باره‌ی مرگ و زندگی، با کسی از همین گونه آدمیان است.

داستان از آنجا شروع شده که ابراهیم با صاحب قدرتی که تکیه بر تخت حکومت زده در حال گفت و گو است. روشن نیست که این پادشاه در کدام سرزمین و بر چه کسانی حکومت می‌کند اما آنچه می‌گوید سخن اغلب حاکمانی است

۱ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به بخش فرهنگ واژگان، واژه‌ی عذاب

۲ - اشاره به آیاتی از سوره‌ی علق

۳ - اشاره به آیه‌ی ۱۲۰ از سوره‌ی طه

که در هر سرزمینی حکومت می‌کردند. ما صحنه را از جایی می‌بینیم که ابراهیم به پادشاه می‌گوید:

ابراهیم: خداوند من است که زنده می‌کند و می‌میراند

پادشاه: من زنده می‌کنم و می‌میرانم

ابراهیم: خدا طلوع خورشید را از مشرق قرار داده، تو اگر می‌توانی آن را از مغرب بر آور.

این گفت و گو در همین جا تمام می‌شود البته با نشان دادن چهره‌ی مبهوت فرمانروای مدعی. طلوع خورشید از مشرق و ناتوانی انسان برای برآوردن آن از مغرب چه معنایی دارد که فرمانروا را بهت زده کرده است؟ این درست که هیچکس نمی‌تواند جایی طلوع و غروب را عوض کند، اما چه ربطی به ادعای آن فرمانروا دارد؟ احتمالاً این جمله باید از ابهام قابل تاملی بر خوردار باشد. فرمانروا گفته بود «من زنده می‌کنم و می‌میرانم» یعنی می‌تواند فرمان مرگ کسانی را صادر کند یا ببخشد. ابراهیم هم گفته بود:

«اگر می‌توانی خورشید را از مغرب بر آور.»

در ابتدا این معنا به ذهن متبادر می‌شود که قدرت خدای ابراهیم بسیار بیشتر از قدرت فرمانروای مدعی است. اما لایه‌ی عمیق‌تر معنای جمله‌ی ابراهیم شاید این باشد که افزون بر ناتوانی انسان در برابر این چرخش مقدر گیهان، همچنین چه کسی می‌تواند غروب زندگی را باز گرداند تا به مرگ دور باش گفته باشد. کدام جبار در زمین می‌تواند خود را از پنجه‌ی مرگ برهاند؟

پادشاه را در بهت رها می‌کند و به محاجه‌ی با خدا می‌پردازد:

- ای خداوند مرا نشان بده، چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

- مگر به ایمان نرسیده‌ای؟

- چرا، برای اطمینان قلبم

- چهار گونه از پرنده بگیر، آن‌ها به خود آموخته کن [متمایل گردان]، سپس هر بخشی را بر کوهی قرار بده،

آن‌گاه آن‌ها به سوی خودت بخوان، شتابان به سوی تو خواهند آمد. آگاه باش که خدا عزیز و حکیم است. بقره ۲۶۰

تمامی این گفت و گو در یک آیه و بسیار به اختصار آمده است. ظاهر تمثیل بسیار ساده است. انواع پرندگان از هر جنس که باشند چون آموزش ببینند و با آدمی انس و الفت گیرند، با یک فراخوان به نزدش می‌آیند بی آنکه یکدیگر را مورد تعرض قرار دهند، خواه یکی عقاب باشد و دیگری کبوتر. احتمالاً به این معنا که وقتی آدمیان در ارتباط با آموزه‌های خداوند [ربّ] صیروت یابند و اشتیاق پر گشوده به سوی او پیدا کنند، با فراخوان او نیز شتابان به سوی او خواهند رفت.

احتمالاً پیش‌زمینه‌ای که این داستان در تورات داشته سبب شده است تا بسیاری از مفسرین قرآن جمله‌ی «فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ» به سوی خود صیروت ده و متمایل کن، را کشتن و تکه تکه کردن پرندگان معنا کنند. مقایسه دو روایت یا دو صحنه‌ی تورات و قرآن از گفت و گو و عهد خداوند با ابراهیم به دو رویکرد متفاوت قرآن و تورات در باره‌ی مرگ است. همان‌گونه که در فصل‌های پیشین هم شرح آن آمد و این که به روایت تورات آدمی پس از مرگ، تن به خاک می‌سپارد و روانش در آیندگان تداوم خواهد یافت و در نسل آینده‌ی خود کثیر می‌شود متناسب با این رویکرد پرسش ابراهیم از خداوند به همان میراث زمین معطوف است و برای این که از این عهد اطمینان پیدا کند گفته بود:

«ای خداوند به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»

به وی گفت: «گوساله‌ی ماده‌ی سه ساله و بز ماده‌ی سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.»

پس این همه را بگرفت، و آنها را از میان، دو پاره کرد، و هر پاره‌ای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد. و چون لاشخورها بر لاشه‌ها فرود آمدند، ابرام آنها را راند.

و چون آفتاب غروب می‌کرد، خوابی گران بر ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت. (...)

و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود. در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر

فرات، به نسل تو بخشیده‌ام. پیدایش باب ۱۵

در آموزه‌های قرآن، مرگ هم در قلمرو آفرینش قرار می‌گیرد و هر مرگی مقدمه‌ی خلق جدیدی دانسته شده است. چه آن‌که آدمی مرگ را موقتاً به فراموشی بسپارد و چه آن‌که مرگ آگاه زندگی کند، به هر حال چنان است که هیچ واقعه‌ای از واقعه‌ی مرگ و رسیدن به نقطه‌ی پایان، قطعی‌تر نیست اما آن‌چه اندیشه‌ی آدمی را به بازی می‌گیرد، ابهام بزرگ عالم پس از مرگ و چیستی و چگونگی آن خلق جدید است.

از قطعیت نقطه‌ی پایان که بگذریم، در آیات قرآن از زنده شدن آدمیان پس از مرگ یا از همان خلق جدید بسیار یاد شده است و تلقی اغلب مسلمانان از آیات مزبور آن است که این زنده شدن صورتی عینی و مادی هم دارد. آدمی که با خاک زمین یگانه شده، در فرصتی دیگر باز دو باره از خاک بر می‌خیزد، صورتی و سیرتی زنده پیدا می‌کند.^۱ در عین حال که در قرآن واقعه‌ی زنده شدن آدمی پس از مرگ امری قطعی دانسته شده است اما در چگونگی آن ابهام بسیاری وجود دارد. ابهام در اینکه مردگان در چه زمانی، در کدام جغرافیا و با چه هیأتی از نو برانگیخته و زنده خواهند شد؟ آیا پس از مرگ جسم، عنصری به نام روح در این عالم یا هر عالم دیگری باقی می‌ماند؟ آیا داستان‌هایی چون احضار ارواح مردگان یا داستان‌هایی چون شب اول قبر واقعیت دارند یا زاده‌ی تخیل ما هستند؟ آیا زنده شدن مردگان پس از آن خواهد بود که همه‌ی مردمان روی زمین به نقطه‌ی پایان رسیده باشند و قیامت آغاز شده باشد و همه‌ی آنانی که از هزارها و میلیون‌ها سال پیش مرده‌اند با آخرین مردمانی که در این جهان زندگی کرده‌اند و مرده‌اند

۱ - اشاره به آیه‌ی دوم از سوره‌ی ۶۷ (الملک).

۲ - اشاره به آیات ۳ و ۴ از سوره‌ی ۷۵ (قیامت).

همه با هم یک جا از خاک برخوانند خواست؟ و بسیاری مسایل دیگر از این دست که انبوه روایات متنوع و تفاسیر گوناگون را به خود اختصاص داده است.

به تعبیر دیگر، آیات قرآن درباره‌ی عالم پس از مرگ چندان کلی، مبهم و تأویل پذیر هستند که هر کسی می‌تواند بنا به موقعیت فکری و انتظارات خود، تفسیر و نظریه‌ای پیرامون آن پدید آورد. بدیهی است که از میان این همه نظریات گوناگون و متنوع، دشوار است که به تصویری مشخص و دقیق دست یافت.

به نظر می‌رسد پدید آمدن این همه نظریات گوناگون به آن سبب هم باشد که اغلب ما آدمیان تحمل مواجهه‌ی با این ابهام بزرگ را نداریم و اگر انصاف در میانه باشد بسیار دشوار خواهد بود کسی مدعی شود که تصویری مشخص و قطعی از چگونگی زنده شدن مردگان پس از مرگ را به دست آورده باشد. در این جا می‌توانم از کلام دیگری یاد کنم که منسوب به امام علی است و در واپسین روز زندگی خود بیان داشته است:

چه بسیار روزها که اندیشه نمودم درباره‌ی این امر پوشیده، خدا نخواست مگر پنهان داشتن آن را. هیئات چه دور است آگاهی به آن، دانشی است پوشیده^۱

این کلام از دو جهت بسیار اهمیت دارد. اول این که گوینده‌ی این کلام از نزدیک‌ترین کسان به محمد رسول بود و از آغاز بعثت تا هنگام مرگ پیامبر، گام به گام با او همراه بود و طبعاً از متن مقدس و آیات قرآن، آن می‌دانست که شاید بسیاری دیگر از مسلمانان نمی‌دانستند. دوم این که این سخن مربوط به آخرین روز زندگی امام علی است یعنی حاصل همه‌ی اندیشه‌ها، تجربه‌ها و جستجوها.

بنا بر آن چه گذشت، در این مقال بحثی درباره‌ی جزئیات و چگونگی عالم پس از مرگ نخواهد بود و نمی‌تواند هم باشد مگر طرح کلیتی که بیشتر در پیوند با مسأله‌ی زمان دینی و به نقل از قرآن می‌باشد.

ویرایش تازه: اول اسفند ۱۳۹۹ / مشهد

۱ - نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۱۴۹.